



پیغام عشق

قسمت هزار و سی و نهم



سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی و تمامی گنج‌حضورهای عزیز

از کجا شروع کنیم و چگونه روی خودمان کار کنیم؟

عطار، مختارنامه، باب هجدهم

تو پای به راه در نه و هیچ می‌رس

خود راه بگویدت چون باید رفت

اول باید بدانیم که من ذهنی داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

انبیا گفتند: در دل علتی ست

که از آن در حق شناسی آفتی ست

اولین مطلب این است که بدانیم، ما دو تا من داریم، من حقیقی و من ذهنی. بعد از اینکه در این جهان خوب و بعد را فهمیدم من ذهنی به وجود آمد و دل ما که خلا بود، با هم‌هویت شدن با سه مورد، روز به روز قوی‌تر شد و من حقیقی ما، زیر این من ذهنی دفن شد. و هدف انسان این است که مهاجرت کند از من ذهنی خود به سوی من حقیقی.

۱_ هم‌هویت شدن با افکار

۲_ هم‌هویت شدن با آدم‌ها، پول، مقام

۳_ هم‌هویت شدن با درد، کینه، غرور، حسد، خشم، طمع

هر چه هم هویت‌شدگی‌ها مرکز ما شدند، درد و رنج هم بیشتر شد. و تا زمانی که این من‌ذهنی وجود دارد، مرکز ما نمی‌تواند آن بی‌نهایت و ابدیت باشد. و تا زمانی که مرکز ما جدا نشده باشد، ترس و خشم، طمع و شکایت هم نخواهد بود. ما در اولین قدم باید بدانیم که من‌ذهنی داریم، در دل علتی داریم و باید این را ترک کنیم.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح هجدهم

نامه رسید زان جهان، بهر مراجعت برم

عزم رجوع می‌کنم، رخت به چرخ می‌برم

اینکه واقعا بخواهیم، بدانیم و عزم رجوع کنیم و به اصل خود بازگردیم و هدف از خلقت جز این نیست.

این خواستن باید حقیقی، راستین و عمیق باشد، نه در حد زبان. معمولا انسان‌ها آنقدر تعلل می‌کنند، که رنج به بالاترین حد خود برسد. ما از مولانا یادگرفته‌ایم که هرچه زودتر عزم رجوع کنیم، که به نفع خود ماست و هر تاخیری بدون شک فقط به ضرر ما خواهد بود. این شروع قیام بر علیه من‌ذهنی است. اگر واقعا بخواهیم و روی خودمان کار کنیم، دیگر نیازی نیست زندگی علیه ما قیام کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۱۱

احتما، اصل دوا آمد یقین

احتما کن قوه جان را ببین

قبل از اینکه یک اعمالی را انجام دهیم خیلی مهم است، که اعمالی را انجام ندهیم. فرض کنید، شخصی هر روز قرض می‌گیرد و کلی بدهی دارد، یک روز تصمیم می‌گیرد که هم بدهی‌هایش را بدهد و هم در عرصه مالی موفق شود. اولین کاری که باید بکند، این است که بدهی جدید برای خود ایجاد نکند. ما هم به محض اینکه فهمیدیم من‌ذهنی داریم،



هم‌هویت‌شدگی داریم، از این لحظه باید از هم‌هویت‌شدگی‌های جدید جلوگیری کنیم. اگر فکری آمد دیگر با آن همراه نشویم. از وابستگی و چسبندگی‌های جدید پرهیز کنیم و به خودمان و دیگران درد و رنج ندهیم. ترک کردن «من می‌دانم».

ما دانایی اصیل داشتیم، ولی وقتی من ذهنی را ساختیم، یک نادانی مَه‌لک جایگزین این دانایی شد، در این نادانی همیشه فکر می‌کنیم دانا هستیم و با یک عقل مختصر جزئی، خودمان را عاقل می‌دانیم. تمام خطاهای ما از این «من می‌دانم» سرچشمه می‌گیرد. فکر می‌کنم می‌دانم، پس مقاومت می‌کنم. فکر می‌کنم می‌دانم، قضاوت و شکایت می‌کنم. فکر می‌کنم می‌دانم، دروغ می‌گویم.

نتیجه این من می‌دانم‌ها امروز چه بود؟ غم، ناراحتی، بیماری، شکست‌ها، تلخی‌ها، حوادث ناگوار، دوری از خدا. هر چه بود، قطعاً آرامش، عشق، شادی بی‌سبب، فراوانی، امنیت نبود. برای همین، اینها را در بیرون، از دیگران طلب می‌کنیم و آنها هم ندارند که به ما بدهند. این عقل جزئی را می‌توانیم به عقل کل تغییر دهیم، پس از هم اکنون «من می‌دانم» تبدیل می‌شود به «من نمی‌دانم». در همین مسائل و همه‌ی حملات ذهنی فقط «من نمی‌دانم» استفاده می‌کنیم. اگر کسی حقیقتاً بگوید: «من نمی‌دانم» دانایی اصل پیدا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۲

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

یکی از فریب‌های من ذهنی این است که ما را، به دیگران مشغول می‌کند. راجع به دیگران فکر می‌کنیم، راجع به دیگران نظر می‌دهیم، یا به دنبال جلب رضایت دیگران هستیم، یا دیگران را محکوم می‌کنیم، کاری هم نباشد شروع به هدایت دیگران می‌کنیم. اینها ترفندهای من ذهنی هست و می‌خواهد این لحظه را و حضور شما را بدزدد، می‌خواهد نگذارد مرکز



شما روی خودتان باشد. اگر ما از دیگران دست برداریم و تمرکز روی خودمان بگذاریم، خیلی زودتر متوجه می شویم، چقدر
حالمان خوب می شود.

ناشناس



به نام خدا ﷻ

ابیاتی از دیوان شمس و مثنوی مولانا، که همچون الماسی، قدرت تراش ناخالصی و همانیدگی‌های ما را، دارد. ❀
چقدر می‌توانیم با صبر و فضاگشایی به اسرار الهی پی ببریم و با هر اتفاقی و هر حرفی سریع واکنش نشان ندهیم، کمی تأمل کنیم و از زنجیر رنجش و قضاوت خود را آزاد کنیم. در این فضای گشوده شده، خرد الهی می‌آید و صبر بالاترین درجهٔ عبادت است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶

هیچ تسبیحی ندارد آن درج

صبر کن الصبر مفتاح الفرج

فرایند ضربان زندگی این است، که هشیاری جسمی ما را، به هشیاری حضور تبدیل کند. و ما باید با تسلیم سر من ذهنی خود را در راه راستین زندگی ببازیم، تا شاه که خداست سر اصلی حضور را به ما ببخشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۴

کار من سربازی و بی‌خویشی است

کار شاهنشاه من سر بخشی است

وقتی تسلیم می‌شویم، ترس‌ها و ناامیدی‌ها را، خاک درگاه خدا می‌کنیم و دیگر از مردن به من ذهنی‌مان غمگین نمی‌شویم و در آغوش مهربان خدا، که پر از برکت و رحمت است، قرار می‌گیریم. خداوند برای من کافی است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مرده که دست از نان تهنیست

چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟

یا رب، قرار و آرامشی عطا فرما که در فضای عدم، رُخ زیبای تو را، که اصل و هشیاری اولیه است، ببینیم و با اراده ای محکم، تسلیم حکم تو شویم، این اراده و ایمان می تواند ما را از دردهایی که برای بیداری ماست عبور دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۵۰

یا رب تو مده قرار ما را

گر بی رُخ تو قرار داریم

اگر تکیه ما به قدرت عدم باشد، همچون کوهی در برابر چالش های زندگی با حلیم، که همان فضاگشایی است، می ایستیم. ولی تکیه به عقل جزوی من ذهنی، تکیه به گاه است، پوچ و تو خالی است، یک تند باد، مثل بیماری یا از دست دادن پول یا عزیزی یا شغلی، می تواند این گاه را از جا در رباید و نابود کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۴

که نیم، کوهم ز حلیم و صبر و داد

کوه را کی در رباید تندباد؟

اگر خدا بخواهد پرده های همانندگی و اشکالات من ذهنی ما را پاره کند، به شخصی اشاره می کند که دائماً به انسان های پاک کنایه می زند، تا متوجه بشود تمام این ایرادها درون خود آن شخص است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۵

چون خدا خواهد که پرده کس درد

میلش اندر طعنه پاکان برد

این جسم ما، روی نیستان عدم که معدن شیرینی و شادی است، نشسته است. و با قدرتی که از این نیستان عدم می‌گیریم، نیروی شفا بخش زندگی به جسم ما می‌ریزد و ما خلاق و آفریننده می‌شویم و ساختارهای نیک می‌آفرینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۸

کان قندم، نیستان شگرم

هم ز من می‌روید و من می‌خورم

اگر بدانیم وسوسه‌های شیطان، که مادر همه من‌های ذهنی است، ما را زیر سلطه درد و بلا گرفته است؛ می‌توانیم با شناسایی همانیدگی‌ها، جلوی خواسته‌های ناتمام نفس را بگیریم. و با قدرت و هدایتی که از فضای عدم می‌گیریم، یکی یکی تارهای وسوسه ذهن را پاره کرده و خود را از این زندان تاریک برهانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۷

پاره کرده وسوسه باشی دلا

گر طرب را باز دانی از بلا



زندگی را تنها به زبان ستایش نکنیم، بلکه صمیمانه از ته دل راضی به حکم خدا باشیم، آنگاه طبق قانون جذب و ستایش، هزاران برکت پروردگار بر سر ما می‌بارد، که ذهن تحلیل‌گرا آن را نچشیده و نمی‌شناسد. فراوانی و عنایت خدا، تنها به دلی می‌ریزد که غرق تسلیم و رضا به حکم خدا باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست

اگر ببارم از آن ابر بر سرت بآرم

روزن این لحظه مثل سوراخ سوزنی است، که تا ما یکتا نشویم نمی‌توانیم از روزن این لحظه عبور کنیم. همیشه این لحظه است، از خودمان بپرسیم از روزن این لحظه چگونه عبور کردیم؟ آیا با انباشتگی فکرها و همانندگی‌ها روزن این لحظه را پوشاندیم؟ آیا این لحظه را با حضور و سپاس و وحدت با زندگی بودیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۶۴

نیست سوزن را سر رشته دو تا

چون که یکتایی، در این سوزن درآ

ای خدای شیرآفرین، ما شیر تو بودیم ولی سگی کردیم و با منیت‌هایمان دچار خطا و اشتباه شدیم. اگر با عقل من ذهنی ادعای دانایی کردیم و نعمت‌هایت را با ناسپاسی و حرص، از فراوانی به محدودیت و بخل کشدیم، تو از کمین‌گاه قهرت، شیر هوای نفس را بر ما چیره مساز.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۷

گر سگی کردیم ای شیرآفرین

شیر را مگمار بر ما زین گمین

وقتی می‌دانیم همه چیز در این دنیا از بین رونده و گذراست، دیگر هیچ چیزی را جدی نمی‌گیریم، تا دچار خشم و نگرانی و ترس از دست دادن آنها شویم. دلبر بردبار که زندگیست می‌آید و بارهای سنگین را از روی دوشمان بر می‌دارد، یادمان بیاید بارهای سنگین زندگی را با کمک دلبر بردبار، پشت سر گذاشته‌ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۷

رفته ره درشت من بار گران ز پشت من

دلبر بردبار من آمده برده بار من

ای خوب رویان از شرح حالتان بگوئید که فراق یار چگونه دلتان را پاره پاره کرد. چقدر درد کشیدیم تا بفهمیم نباید درد بکشیم، دردها برای بیداری ماست. در آشتی با زندگی روی معشوق را می‌بینیم و زکات این دیدار، خدمت و عشق گستری‌ست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵

ده زکات روی خوب، ای خوب‌رو

شرح جان شرحه شرحه، بازگو



وعدۀ خدا راست است، ما از جنس هشیاری و جاودانگی هستیم. اتفاقات زندگی فقط برای بیداری ماست نه خوشبختی و بدبختی ما، و تا جایی ما را می‌کشد که ما بفهمیم از جنس عدم هستیم، نه از جنس جسم و اتفاقات. باشد که با اختیار، آگاهانه، رقص کنان، جانب عدم برویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

راست گنی وعدۀ خود، دست نداری ز کشش

تا همه را رقص کنان، جانب میدان نبری

ای جوان و یا هر کسی، اول نفس خودمان را متهم کنیم، که همیشه می‌خواهد و سیر نمی‌شود. دیدن بر اساس وسوسه‌های دنیایی، جلوی نور چشمان عدم بین ما را می‌گیرد و ما را همیشه در ملولی و درد نگه می‌دارد. پس چشم عدم بین را بکشاییم، تا قانون الهی را متهم نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

متهم کن نفس خود را ای فتی

متهم کم کن جزای عدل را

ما کی می‌خواهیم بدانیم که این من ذهنی نیستیم؟ بلکه از ورای تصورات ذهن، می‌خواهیم هشیاری به تله افتاده را از زندان و محدود اندیشی من ذهنی آزاد کنیم، آنگاه به اصل خود و یزدان زنده می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

ما بدانستیم، ما این تن نه ایم

از ورای تن، به یزدان می‌زی ایم

سیستم نفس از تارهای وسوسه و قضاوت بافته می‌شود. نفس، تمام حواسش به بیرون است، نه درون خویش. چه کسی کجا رفت و چه کار کرد؟ و چنین است که عمر ما می‌گذرد، بدون اینکه هشیاری ما از حبس ذهن آزاد شود و بدانیم خود چه کردیم؟ و خود به کجا می‌خواهیم برویم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۰۶

سخن ندارم با نیک و بد من از بیرون

که آن چه کرد و کجا رفت و این ز وسوسه چون شد؟

چه راهها و گذرهای زیادی که عبور کردیم، با من ذهنی دایماً ستیزه کردیم، درد کشیدیم و از عشق به خود محروم شدیم. تنها دری که به روی ما گشوده شد، تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بود، آنگاه عشق را جستیم. او تنها همنشینی بود که عطر شفقت را از فضای بی‌نشانِ عدم، در جانمان زنده می‌کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶

غیر عشقت راه بین جستیم نیست

جز نشانت همنشین جستیم نیست



با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران زحمتکش 🙏🌸

دیبا از کرج 🌹



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۱۴

عشق تو آورد قدح، پر ز بلای دل من

گفتم می می نخورم، گفت: برای دل من

داد می معرفتش، با تو بگویم صفتش

تلخ و گوارنده و خوش، همچو وفای دل من

یکی از مراحل در مسیر پیشرفت، «عدم کنترل خود» طبق الگوها، برنامه‌ها، و شرایط از پیش تعیین شده‌ی خود، است. در مرحله‌ای، در هر لحظه، نیرویی شروع به مدیریت ما می‌کند، بسیار مهم است که همراه با دست خدا برویم. به هر کاری که در دل به ما وحی می‌شود و گویا با پای ما کس دیگری راه می‌رود، با دست ما کس دیگری کار می‌کند و کامل فقط ناظر باشیم. با این نیرو همراه شویم و عمل کنیم و ساکت باشیم. حتی اگر مخالف الگوهای قبلی باشد، بدون خوب و بد کردن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۲

چون که عاشق اوست، تو خاموش باش

او چو گوش ات می‌کشد، تو گوش باش

مانند داستان حضرت خضر و موسی، فقط در سکوت کنار خضر درونی قدم برداریم و حرکت کنیم. از کسی نپرسیم، بیان نکنیم، با کسی مقایسه نکنیم. چشم را به درون بدوزیم و به جلو و پشت سوار دل بنشینیم و جلو برویم.



در شادی بی سبب خود بنشینیم، که عمیق تر شود. و دائم شکر کنیم و راضی باشیم. اتصال خود را قطع نکنیم و انرژی حضور را در خود بالا نگه داریم. به دنبال سنجش حال خود نباشیم. در برابر هر اتفاق فضا را باز کنیم و به طور اتوماتیک بیت:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

را تکرار کنیم.

آگاه به سوزش شمع درون باشیم و لگنی شویم برای این شمع، به صورت شاهدهی. و در کار سوزش شمع به هیچ عنوان مداخله نکنیم.

انگار که هشیارانه، چهار بعد خود را هیپنوتیزم نیروی برتر می کنیم و سر خم می کنیم.

هر گونه الگوی نگرانی و تعمیم اعمال خود به گذشته و آینده را کاملاً متوقف کنیم و کاملاً به نیروی درون خود اعتماد و توکل کنیم و از بی کنترلی و بی قدرتی در برابر آن خرسند باشیم و نترسیم. در این راستا بسیار مهم است که به جبران و تعهد خود یک روتین ثابت و غیر قابل شکستن بدهیم.

در طول روز، لحظاتی معنوی دست می دهد، شکرگزار آن باشیم و در آن لحظات قدر آن مهمان را بدانیم و دست از کار جهانی برداشته و با مهمان خود خلوت کنیم. بر نفس های خود تمرکز کنیم، وقتی نفس شما تند می شود و یا ضربان قلب در لحظاتی بالاتر می رود، نشان از حضور قوی تر مهمان در دل شماست. آن لحظات بسیار ارزشمند و معنوی است،



سزاوار است قلمی برداریم و اگر بخواهیم جملاتی یادداشت کنیم. به خاطر نگه داشتن این لحظات، به ما کمک می کند کم کم توانایی این را داشته باشیم که کیفیت این لحظات را برای خود تکرار و ارتعاش آن را در خود تریگر کنیم. خیلی اوقات، بعد پیام یا انجام کاری، در راستای کوچک کردن من ذهنی، شاهد مقاومت من ذهنی خودمان خواهیم بود. بسیار مهم است در این لحظات سکون خود را حفظ کنیم، با کسی صحبت نکنیم، خود را مشغول کار نکنیم و به مراقبه و خوانش اشعار و هر چیزی که باعث فضاگشایی درون می شود، انجام دهیم؛ تا مقاومت صفر شود.

برای حفظ «نور» درون می توانیم «مثلث تداوم» نور را در نظر بگیریم.

با اضلاع:

۱. شکر و رضایت اتوماتیک

۲. جبران متعهدانه مالی و معنوی

۳. شاهد نور درون بودن، با اتصال و مراقبه

❤️ با تقدیم عشق و احترام ❤️

نرگس از نروژ 🙏🌹🌹



🌹🌹 با عرض سلام و خدا قوت به بهترین راهنما و معلم زندگی ام و تمامی عزیزانی که در این کار تربیت و پرورش

انسانیت، به شما کمک می کنند و تمامی رهروان عاشق 🙏🙏

من «زهرا» می دانم و یادم هست الست را، زیرا مرکز عدم است. می دانم که اصل، کشت اول است و با عشق و فضا گشائی، بذر عشق را می کارم.

من می دانم که در بدو خلقتم به عنوان انسان، قدرت اختیار و انتخاب و اراده آزاد به من عطا شده، بنابراین اختیارم را به اجسام یا همانیدگی ها تفویض نمی کنم و از آن آگاهانه استفاده می کنم و در اطراف اتفاق این لحظه، فضا را باز می کنم. زیرا هر لحظه ناظر بر ذهنم هستم تا قضاوت و مقاومت نداشته باشم و قانون قضا و کن فکان را باور دارم و آن را زیر پا نمی گذارم، چون خودم را با دیگران مقایسه نمی کنم.

اگر اشتباهی مرتکب شدم، می پذیرم که این از من ذهنی ام بوده و بلافاصله از زندگی، خودم و تمام کسانی که به آنها ظلم کرده ام و درد داده ام، عذرخواهی می کنم؛ زیرا می دانم که اولین شرط برگشتن از من ذهنی به این لحظه، عذرخواهی است.

حیثیت و آبروی بدلی ام را که در طی این سال های جاهلیت در همجواری با من ذهنی ام ساخته ام تا خوشایند دیگران باشم، بر سر هر کوی و بازار، به تاراج باد می سپارم و رسوایش می کنم؛ زیرا وقتی خدا می داند من اینهایی را که به نمایش می گذارم نیستم، وقتی خودم هم می دانم اینها دروغ و ناشی از ریاکاری من ذهنی ام هست، دیگر چه اهمیتی دارد که مردم هم اینها را بدانند.

با فکر نکردن به همانیدگی ها و واکنش نشان ندادن به آنها و اهمیت ندادن به توقعات، کینه، رنجش، خشم و درد، دیگر تخم بد نمی کارم، تا زندگی رسوایم نکند. و فهمیدم که در این مزرعه پاک، نباید به جز تخم عشق و مهر چیز دیگری بکارم و این گونه به « واسجد واقترب » عمل می کنم.



یاد گرفتم که تقلید کردن از دیگران و رقابت و چشم و هم چشمی با آنها، که به خاطر اهمیت دادن به دیده‌ها و شنیده‌های چشم و گوش حسی‌ام است، قضاوت، مقاومت، ناراحتی و نارضایتی و گله و شکایت؛ هنگام از دست دادن همانیدگی‌ها، به جای تسلیم و خوشحال بودن، عجله و بی‌صبری در راه تبدیل و حضور و زیر پا گذاشتن قانون قضا و کن‌فکان و مقایسه خود با دیگران چه در امور مادی و چه معنوی و اندازه‌گیری پیشرفت معنوی‌ام با خط‌کش ذهن؛ و اگر به جای کار کردن روی خودم، حواسم به کنترل و تغییر دادن دیگران باشد، همه جاهای لغزش است. و چون می‌دانم که کفش‌هایم مناسب کوهنوردی و گذر از این راه‌های صعب‌العبور و لغزنده نیست، پس با رعایت احتیاط و پرهیز با حضور و نظارت بی‌وقفه بر ذهنم، آرام و با تانی این مسیر پر شیب و پر خطر را طی می‌کنم، تا با به دست گرفتن پرچم یاری خداوند و با کمک و هدایت او بتوانم این مشعل انسانیت را روشن کنم و روشن نگه دارم. تا با کمک نور آن و پهن کردن دامن حضورم، همه یاران را دعوت کنم تا با هم و در کنار هم، در یک جا بنشینیم. زیرا به این باور رسیده‌ام که همه ما یکی هستیم، یک تن واحدیم و فقط این گونه می‌توانیم نزد خدا حاضر باشیم، او ما را این گونه پذیراست.

من «زهرا» می‌دانم این را، که نمی‌دانم و تنها اوست که می‌داند.

و این را می‌دانم که:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

پیش چوگان‌های حکمِ کنِ فکان

می‌دویم اندر مکان و لامکان



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۵

درین خاک، درین خاک، در این مزرعه پاک

به جز مهر به جز عشق، دگر تخم نکاریم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۴

رحمتی افشان بر ایشان هم کنون

در نهانخانه کدینا محضرون

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۳

در بن چاهی همی بودم زبون

در همه عالم نمی گنجیم کنون

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷

ور رهی خواهی از این سجن خرب

سر مکش از دوست و اسجد و اقتراب

معلم عزیزم، نکاتی از این درس گهربار ۸۵۵ را این گونه به صورت تعهدنامه نوشتم، تا با تکرار مداوم آن، ذهنم هم با

تلقین آنها را بپذیرد.



با سپاس از زحمات و تعهد و تلاش خستگی ناپذیرتان 🙏🙏🌹 .

خیلی خیلی دوستتان دارم ❤️❤️🌹🌹 .

با احترام

زهرا از نوشهر



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com